گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهیدان سیدمحمد و سیدناصر سجادی از شهدای لشکر فاطمیون

هر ۲ شهید سرباز خوبی برای حضرت زینب(س) شدند

■ صغری خیل فرهنگ

سعادت این بود که در روز عیدغدیر در خدمت خانواده‌ای از سادات باشیم که دو شهید مدافع حرم تقدیم کرده‌اند. شهید سیدمحمد سجادی و شهید سیدناصر سجادی از شهدای لشکر فاطمیون بودند که بعد از مجاهدت و حماسه‌آفرینی در جبهه‌های جنگ علیه داعش به شهادت رسیدند. برای آشنایی با این دو شهید با سیده نسیبه سجادی همسر شهید سیدمحمد سجادی همکلام شدیم تا هم از همسرانه‌هایش برایمان بگوید و هم راوی سیره زندگی برادر همسرش شهید سیدناصر سجادی باشد.

با شهید سیدمحمد سجادی نسبت فامیلی داشتید؟

همسرم اهل افغانستان بود. ما دختر عمو و پسر عمو هستیم. ایشان خودشان هم فرزند شهید بودند. از آنجا که سیدمحمد پدر نداشت، رابطه نزدیکی با پدر من (سیدقاسم) داشت. پدرم و سیدمحمد در اواخر جنگ تحمیلی به ایران مهاجرت کردند. پدرم به ایران آمد تا بتواند در جبهه حق و در کنار دیگر رزمندگان ایرانی با بعثی‌ها مبارزه کند. آن زمان سن و سال سیدمحمد خیلی کم بود و قد و قامتش به سنش نمی‌خورد، برای همین توانست در ستادهای پشتیبانی کمک حال رزمنده‌ها باشد. با اینکه کوچک بود، اما خاطرات خوبی از آن روزها داشت. سیدمحمد روحیه جهادی بالایی داشت.

چه زمانی با هم ازدواج کردید؟

محبت من در دل سیدمحمد بود. تا اینکه یک روز او به خود جرئت داد و این موضوع را با پدرم مطرح کرد. سیدمحمد به پدرم گفت، عموجان من از دخترتان خوشم می‌آید و می‌خواهم با ایشان ازدواج کنم. سیدمحمد پدر نداشت و درد یتیمی کشیده بود. خواهر و برادرانش هم بسیار کوچک بودند. پدرم می‌گفت، نمی‌توانم با این شرایط به سیدمحمد اعتماد کنم. بعید می‌دانست که سیدمحمد من را خوشبخت کند. به همین دلیل مخالف ازدواج من با ایشان بود، اما سیدمحمد دست‌بردار نبود و خیلی پافشاری کرد و عموهای دیگرمان را واسطه قرار داد تا با پدرم صحبت کنند. بعد از کلی رفت و آمد، نهایتاً پدرم راضی شد و موافقت کرد که ما زندگی مشترک‌مان را آغاز کنیم. آن زمان من ۱۴ سال داشتم و سیدمحمد ۲۱ ساله بود.

بعد از ازدواج با سیدمحمد تمام خوشبختی دنیا برای من بود. گویی تمام بهشت را به من هدیه داده باشند. سیدمحمد همه توان و تلاشش را برای خوشبختی‌مان می‌کرد. هم از نظر مالی و هم از نظر معنوی به من توجه داشت. آنقدر زندگی خوب و خوشی داشتیم که تصور می‌کردم هیچ دختری به اندازه من خوشبخت نیست. هرگز فکرش را هم نمی‌کردم روزی او را با شهادت از دست بدهم.

چند فرزند از ایشان به یادگار دارید؟

بعد از اینکه زندگی‌مان سروسامان گرفت، فرزند اولم ثریا سادات متولد شد. آن زمان بود که زیبایی زندگی برایم چند برابر شد. بعد از آن خداوند پنج فرزند دیگر به نام‌های لطیفه‌سادات، سمیه‌سادات، سیدمحمود، سیدمهدی و سیدابوذر به ما هدیه کرد. دیگر زندگی‌ام کامل شده بود و هیچ کم‌وکسری نداشتم. میان همه این خوشی‌ها سیدمحمد به من گفت، می‌خواهد برای کار به ایران بیاید. من هم پذیرفتم.

در جریان تصمیم ایشان برای جهاد در سوریه بودید؟ با شما در این مورد صحبتی نکردند؟

من نمی‌دانستم که سیدمحمد از همین‌جا عزم جهاد کرده است. نیت اصلی ایشان برای سفر به ایران همین بود. این ماجرا مربوط به سال ۱۳۹۳ بود. ۱۵ روز بعد از حضورش در ایران با من تماس گرفت و گفت: «نسیبه جان من چند وقتی جایی می‌روم و گوشی‌ام خاموش است، نگران نباشید.»

سیدمحمد بعد از این تماس برای گذراندن دوره آموزشی راهی شد، اما مهارت و توانمندی او در استفاده از سلاح و تجهیزات نظامی به حدی بود که وقتی بعد از یکی دو روز متوجه این موضوع می‌شوند، ۸۰ نفر از نیروهای لشکر فاطمیون را به او می‌سپارند تا سیدمحمد آنها را آموزش بدهد.

سه ماه از آخرین تماسش می‌گذشت و همین موضوع من را کمی نگران کرد. هر روز به خودم می‌گفتم مگر سیدمحمد چه کاری دارد که امکان تماس با ما را ندارد! یک روز میان همین بی‌قراری‌هایم تلفن زنگ خورد، سید محمدبود.

با هم که صحبت می‌کردیم، اطرافش خیلی سروصدا می‌آمد، صدای گلوله را می‌شنیدم. همانجا بود که سیدمحمد به من گفت، من سوریه هستم و از اوضاع آنجا برایم گفت. محمد گفت من آمده‌ام برای دفاع از حریم عمه‌ام زینب (س). وقتی این را شنیدم خیلی جا خوردم، هم خوشحال بودم که توانسته است به زیارت عمه‌مان حضرت زینب (س) برود و هم نگران و مضطرب که نکند اتفاقی برایش بیفتد. محمد گفت من خیلی درگیر هستم و سه روز دیگر به ایران می‌آیم و آنجا با شما مجدداً تماس می‌گیرم و راحت صحبت می‌کنم. قبل از اینکه تلفن را قطع کند میان حرف‌هایش سه مرتبه گفت، نسیبه جان از بچه‌هایم خوب نگهداری کن! این مکالمه آخرین تماس بین ما شد. همسرم آنقدر اخلاقش خوب بود که من می‌گویم ایشان نمونه‌ای ندارد. احترام زیادی به پدر و مادرش می‌گذاشت. همه ما عشق به اهل بیت(ع) را در وجودش مشاهده می‌کردیم. همیشه در همه کارهایش خدا و اهل بیت(ع) را در نظر می‌گرفت. در همه جا از خدا کمک می‌خواست.

شهادتش چطور رقم خورد؟

سیدمحمد بعد از سه ماه حضور در سوریه، مصادف با روز شهادت امام جعفر صادق (ع) در ۱۹ مرداد ۱۳۹۳ به شهادت رسید. نقل قول‌های زیادی از نحوه شهادت همسرم به ما گفته شد. برخی گفتند بر اثر اصابت تیر به قلبش به شهادت رسیده است. بچه‌های فاطمیون و سپاه سیدمحمد را تشییع و تدفین کرده بودند. ما سه ماه بعد از شهادتش به ایران آمدیم.

چطور در جریان شهادتشان قرار گرفتید؟

یک روزی که یکی از اقوام فوت شده بود و ما به خاکسپاری ایشان رفته بودیم. آنجا همه به من نگاه می‌کردند و از من سراغ سیدمحمد را می‌گرفتند و می‌گفتند، از سیدمحمد خبری نداری؟! من هم گفتم چند روز قبل تماس گرفته بود. حالش خوب است! قرار است دوباره تماس بگیرد، اما چند روزی می‌شود که خبری از ایشان ندارم.

وقتی خاکسپاری تمام شد. همه فامیل و اقوام به طرف خانه عمویم حرکت کردند و من از کمی دورتر صدای گریه و فریاد می‌شنیدم. نگران شدم و فکر می‌کردم برای بچه‌هایم اتفاقی افتاده است، با عجله به طرف خانه عمویم رفتم. آنجا بود که دیدم همه گریه و فریاد می‌کنند. من هم جیغ زدم و رفتم طرف عموی بزرگم و گفتم چی شده چرا همه گریه می‌کنند؟!

یکی از بزرگان فامیل گفت، سیدمحمد در سوریه به شهادت رسیده! آنجا بود که احساس کردم دیگر زندگی‌ام به اتمام رسیده است. بچه‌ها مدرسه بودند و من اصلاً حال اینکه از کسی خبری داشته باشم و کاری انجام بدهم را نداشتم. مدام در حالت بیهوشی بودم. خواهرم بچه‌ها را آورد و من با فریاد به همه‌شان گفتم بابا شهید شده و دیگه بابا ندارید. بچه‌ها خیلی کوچک بودند و فقط حیران مانده بودند. آخرین فرزندم سیدابوذر فقط سه سال داشت. روزهای بعد از شهادت سیدمحمد برایم جهنمی بود که همه خوشی و شادی زندگی با او را در این مدت از من گرفت.

> **برادر همسرم شهید سیدناصر سجادی(که او هم بعدها در جبهه سوریه به شهادت رسید) من و بچه هایم را سر مزار همسرم برد. من را کنار یک سنگ سرد برد و گفت همسرت اینجاست! دیگر دنیا برایم جای ماندن نبود**

> **سیدناصر بعد از اینکه ما را در ایران مستقر کرد و خیالش از اوضاع زندگی ما راحت شد، تصمیم گرفت به سوریه برود. سیدمحمد را خیلی دوست داشت و می‌گفت، داغ سیدمحمد را نمی‌توانم فراموش کنم**

پس شما بعد از شهادت سیدمحمد به ایران آمدید؟

بله. سه ماه بعد از شهادت همسرم به ایران آمدیم و اولین جایی که رفتیم، مشهد و پابوس امام رضا(ع) بود. در کرج برای شهدا مراسمی گرفته بودند که ما هم رفتیم و چند روزی آنجا بودیم و پس از آن به مزار همسرم رفتیم. لحظه اذان مغرب بود. برادر همسرم شهید سیدناصر سجادی که او هم بعدها در جبهه سوریه به شهادت رسید، من و بچه‌هایم را سر مزار همسرم برد. من را کنار یک سنگ سرد برد و گفت، همسرت اینجاست! دیگر دنیا برایم جای ماندن نبود. شهید در امامزاده عقیل (ع) اسلامشهر تدفین شده است. حالا همین نزدیکی‌ها خانه گرفته‌ام. دیگر نمی‌توانم دوری‌اش را تحمل کنم. همیشه باید دوشنبه و پنج‌شنبه‌ها پیش همسرم باشم و ساعت‌ها در کنارش بشینم.

به سفارش شهید در مورد بچه‌ها عمل کردید؟

من با تمام وجود برای عاقبت بخیری بچه‌هایم می‌جنگم. می‌خواهم آنها به مراحل بالایی دست پیدا کنند. من همسرم را خیلی دوست داشتم و به عشق ایشان هر کاری برایشان انجام می‌دهم. همان ابتدای شهادت، بچه‌ها کوچک بودند و متوجه شهادت پدرشان نبودند، اما حالا خیلی احساس بی‌پدری می‌کنند. خیلی درد می‌کشند. من این درد را در نگاه بچه‌هایم وقتی دختری را با پدرشان در خیابان می‌بینند و با حسرت نگاه می‌کنند، می‌بینم.

خواب شهید را می‌بینید؟

وقتی دلم تنگ می‌شود و گریه می‌کنم، سیدمحمد را در خواب می‌بینم. وقتی مشکل یا مسئله‌ای پیش می‌آید او را در خواب می‌بینم. یکبار برای شناسنامه دخترم مشکلی پیش آمده بود و هر کاری می‌کردم، درست نمی‌شد و باید مجدداً به افغانستان برمی‌گشتم و پاسپورت می‌گرفتم و از اول برای شناسنامه ایشان اقدام می‌کردم و از این موضوع بسیار ناراحت بودم. خیلی تلاش کردم، اما نشد. یک روز برای شناسنامه بچه‌های دیگر رفتم. روی صندلی نشسته بودم و دستم را گذاشتم روی پیشانی‌ام و در همان حالت خوابم برد. همانجا سیدمحمد به خوابم آمد. رو به من کرد و گفت، نسیبه جان! برگه‌های شناسنامه ثریا را به من بده خودم کارهایش را درست می‌کنم. از خواب بیدار شدم و به دخترم لطیفه که همراهم بود، گفتم امروز کار شناسنامه ثریا حل می‌شود و بعد خواب بابایش را برایش تعریف و خیلی گریه کردم.

فردای همان روز به اداره احراز هویت رفتم. آنجا گفتند که خانم سجادی مشکل شناسنامه دخترتان حل شده است. خوابی که دیده بودم تعبیر شده بود. شهدا زنده‌اند و حاضر و ناظر اعمال ما هستند. سیدمحمد خیلی مهربان بود. من پسرهایم را بیشتر از دخترانم دوست داشتم، اما شهید هیچ وقت بینشان فرق نمی‌گذاشت و می‌گفت، بچه‌هایم همه نعمت‌های خداوند هستند. همیشه با احترام با بقیه رفتار می‌کرد. همسر و فرزندانش را خیلی دوست داشت.

شهید سیدناصر بعد از همسرتان راهی سوریه شد؟

سیدناصر زمانی که ما می‌خواستیم به ایران بیاییم، همراه ما آمد. او متولد سال ۱۳۵۶ بود، بعد از اینکه ما را در ایران مستقر کرد و خیالش از اوضاع زندگی ما راحت شد، تصمیم گرفت که به سوریه برود. چون برادرش سیدمحمد را خیلی دوست داشت و همیشه می‌گفت، داغ سیدمحمد را نمی‌توانم فراموش کنم. ایشان متأهل بودند و دو دختر و یک پسر داشت.

از نحوه شهادت ایشان اطلاع دارید؟

برادرشوهرم شهید سیدناصر سجادی خیلی مظلومانه به شهادت رسید. ایشان چند روز محاصره و تشنگی، گرسنگی را تحمل کرده بودند. آنها بعد از چند روز محاصره به اسارت داعش درآمدند و داعشی‌ها آنها را زنده‌زنده سوزاندند.

سیدناصر ۶ اردیبهشت ۱۳۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید. سیدناصر دو سال مفقودالاثر بود تا اینکه پیکرش بعد از یک ماجرای عجیب تفحص شد.

ماجرای تفحص و شناسایی پیکر شهید سیدناصر سجادی چه بود؟

خانواده شهید سیدناصر هم به ایران آمدند. بعد از دو سال مفقودالاثری شهیدی به نام سیدناصر تفحص شد. به خاطر تشابه اسمی با برادرشوهرم به ما اطلاع دادند که پیکر شهید شناسایی شده است. بعد از هماهنگی خانواده در بهشت زهرا(س) و معراج شهدا همه ما برای تشییع رفتیم و همه تدارکات لازم هم انجام شد. روزی که می‌خواستیم شهید را از معراج تحویل بگیریم، به همسر ایشان گفتند که اشتباهی شده و این سیدناصر حسینی است، همسر شما یعنی شهید سیدناصر سجادی را دو سال پیش تشییع و جزء شهدای گمنام تدفین کرده‌ایم. شهید سیدناصر سجادی فقط یک کد شناسایی داشت و برای همین از پسرشان آزمایش DNA گرفتند که با کد شهید هماهنگ بود.

همسرشان سخت باور می‌کرد و گفت حتماً باید مدرکی به من نشان بدهید که باور کنم. آنجا بود که نحوه شهادت ناصر، عکس‌ها و فیلم‌هایی که موجود بود را به ایشان نشان دادند. بعد هم یک مراسم برای شهید گرفتیم و سنگ مزارشان را از شهید گمنام به شهید سیدناصر سجادی تغییر دادیم. ایشان جز شهدای گمنام مدافع حرم بهشت زهرا (س) بودند. همسرشان اصرار داشتند که پیکر شهید سیدناصر در کنار مزار برادرش شهید سیدمحمد تدفین شود که مراجع اجازه این کار را ندادند.

کمی از خصوصیات اخلاقی ایشان بگویید.

شهید سیدناصر سجادی خیلی جدی، مهربان و بسیار مذهبی بود. ایشان مسئولیت‌پذیر و وقتی بچه‌هایم کوچک بودند، به آنها خیلی رسیدگی می‌کردند. همه جوره کمک می‌کرد و رابطه خوبی با همسرم داشت. صمیمیت زیادی بین‌شان بود. فراتر از دو رفیق. شهید سیدناصر سجادی آنقدر خوب بود که حضرت زینب(س) ایشان را برای شهادت در این مسیر انتخاب کرد. هر دو سادات سرباز خوبی برای حضرت زینب (س) شدند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۳۴

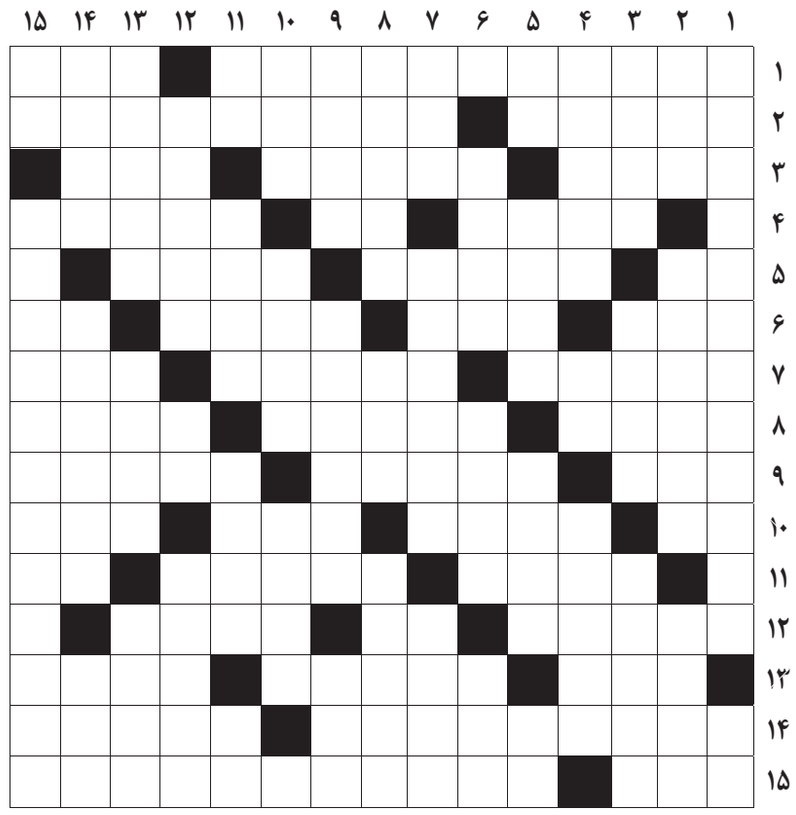

از راست به چپ

■ ۱- کتابی عظیم در ۲۶ جلد اثر علامه مجلسی- سرشب ■ ۲- درز و رخنه- از کشورهای استقلال یافته از شوروی سابق ■ ۳- نان خردشده در آبگوشت- از شهرهای سیستان و بلوچستان- باغ دیدنی شیراز ■ ۴- باقی گذاشتن- عضو بالانشین- الهه گل‌ها و فصل بهار ■ ۵- صدای مردانه- یکدل- ساحل ■ ۶- برکت سفره- همسایه شمالی- سیاهرگ- اندک ■ ۷- واسطه‌گری- نیرنگ زیرکانه- منطقه‌ای در شرق تهران ■ ۸- پسر خورشید در اوستا- مظهر جدایی- گریه و زاری ■ ۹- علف خشک- آلیاژی سخت که ماده اصلی آن آهن و مقدار کمی کربن است- کاندیدا ■ ۱۰- همراه آشغال- نظاره کردن- زمین آماده برای کشت- قمر ■ ۱۱- گوشت بدون استخوان- جیوه- فوندانسیون ■ ۱۲- دین برتر- مادر لر- تخت واورنگ ■ ۱۳- امتحان- فروشنده لوازم دست دوم- ماندگار ■ ۱۴- پیروی از روش و مسلک دیگری- کتاب ژان پل سارتر ■ ۱۵- ماه کامل- پزشک انگلیسی که ثابت کرد قلب کارش تنظیم گردش خون است

از بالا به پایین

■ ۱- امروز در سیستم صادرات جهانی حرف اول را برای جلب مشتری می‌زند- خرس آسمانی ■ ۲- زن بهشتی- از درآمدهای دولت- غربال سیمی ■ ۳- نژاد ما- نیمی از دیدار- نویسنده فرانسوی کتاب مادام بوآری ■ ۴- جیره- مقابل علیه- الهه‌ای در روم باستان ■ ۵- حرف درد- پرنده‌ای خوش‌آواز- محصول سینما- می‌دهند و رسوا می‌کنند ■ ۶- دوا- ماده اصلی مرکب- صفت سرو ■ ۷- کمترین مقدار- گاز جوشکاری- پهلوان اسطوره‌ای آذری‌ها ■ ۸- غذایی از اسفناج- جایز- جز و به غیر از ■ ۹- متانت- باوفا- کلمه پرسشی ■ ۱۰- ضمیر اشاره به نزدیک- ضربه‌ای در فوتبال- بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند ■ ۱۱- درخت انگور- گوهر یکتا- زنده‌شدن مردگان- عدد مهاجم ■ ۱۲- پیش‌غذا- حرف روسی- علم طلسمات ■ ۱۳- رئیس پرستاران- بدل از وضو- شهری در استان کرمان ■ ۱۴- قصه‌گو- نمایی درشت از یک چیز در فیلم- کشتی رزمنده ■ ۱۵- یک لحظه- نخستین کسی که موفق به صعود به قله اورست شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲					۹
	۶	۵						۳
			۴	۸				۶
		۳			۲	۵		
	۴	۶						
				۹		۷		
			۸	۴				
۵					۳		۲	
۷							۸	

جدول کلمات متقاطع
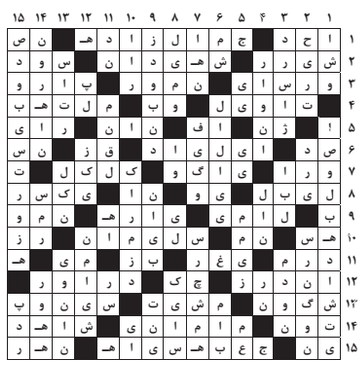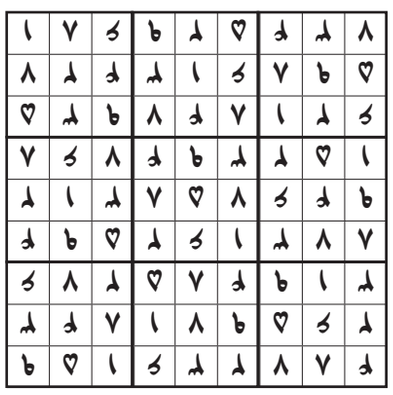
پاسخ جدول شماره ۶۵۳۳